

امام حسین «ع» می‌خواست بنی امیه نابود شود

آیت الله مظاهری در درس اخلاق خود گفت: امام حسین «ع» می‌خواست بنی امیه نابود شود و آن حکومت چهل ساله معاویه و به قول قرآن شجره خبیثه، نابود شود و این درخت خبیث را امام حسین «ع» از ریشه کند.



آیت الله مظاهری در درس اخلاق خود گفت: امام حسین «ع» می‌خواست بنی امیه نابود شود و آن حکومت چهل ساله معاویه و به قول قرآن شجره خبیثه، نابود شود و این درخت خبیث را امام حسین «ع» از ریشه کند. به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله مظاهری در درس اخلاق خود مطالب فرموده که متن آن در پی می‌آید.

امام چهارم سی و چهار سال بعد از قضیه کربلا زنده بودند، یعنی دوره امامت آقا سی و چهار سال بوده است. آقا نظیر پدر بزرگوارشان پنجاه و هفت سال عمر کردند که بیست و سه سال در زمان پدر و سی و چهار سال هم بعد از پدر و بعد از قضیه کربلا و دوران امامت آقا بود. دوران خیلی بدی بوده است، اما امام چهارم توانسته است تشیع را حفظ کند. بلکه از تاریخ به خوبی استفاده می‌کنیم محبت و مودتی در میان مردم راجع به تشیع و راجع به اهل بیت پیدا شده بوده است، و این از زحمات آقا امام چهارم بوده است؛ اما زمان پرتلاطمی بوده است. بعد از قضیه کربلا با آن همه زحمات و آن همه مشقتها که آقا به مدینه آمدند و سال دوم قضیه حرّه جلو آمد. یزید بن معاویه «لعنة الله علیه» بیشتر از سه سال خلافت نکرد و سال اول امام حسین را شهید کرد و قضیه کربلا را جلو آورد؛ و چون بعد از قضیه کربلا شورش عجیبی در عالم اسلام شد، به دست و پا افتاد که چه کند و چاره‌ای جز کشتن و نابود کردن پیدا نکرد.

لذا سال دوم قضیه حرّه جلو آمد. معنایش این است که پنج هزار نفر از بنی امیه و از آن جلادها را به مدینه فرستاد و مدینه را قتل عام کرد. بزرگ و کوچک و زن و مرد و چه کشت و کشتار عجیبی به طوری که خون در کوچه‌ها راه افتاد؛ و امام سجاد ناظر این قضیه بودند. داغ دوم برای امام سجاد، قضیه حرّه بود. در سال سوم، عبدالله بن زبیر که او هم نانجیبی مثل یزید بود، علیه یزید قیام کرد. یزید هم لشکر مجهزی را فرستاد و خانه خدا را خراب کرد. منجیق به خانه خدا بست و خانه خدا را سنگباران کرد و بعد هم خانه خدا را آتش زد. در سال سوم یزید مُرد و نه تنها یزید مُرد، بلکه قضیه کربلا حکومت چهل ساله بنی امیه را نابود کرد. لذا تأثیر اولی که قضیه کربلا داشت، آن بود که امام حسین «ع» می‌خواست. امام حسین «ع» می‌خواست بنی امیه نابود شود و آن حکومت چهل ساله معاویه و به قول قرآن شجره خبیثه، نابود شود و این درخت خبیث را امام حسین «ع» از ریشه کند. یعنی بعد از قضیه حرّه و بعد از قضیه آتش زدن مکه، به مردن یزید و نابود شدن بنی امیه گذشت. البته یک درخت خبیث‌تر جلو آمد به نام مروانیان. برای امام سجاد «ع» بدتر شد، زیرا مروانیان می‌خواستند حکومت کنند و مردم زیر بار نمی‌رفتند و آنها هم دست به کشت و کشتار می‌زدند.

یکی از استاندارهای عبدالملک مروان، حجاج بن یوسف ثقفی بود که آدم ناجنس و خبیثی بود. در کوچه می‌رفت، یک ناشناسی به هیکل او نگاه کرد و گفت این کیست؟ خودش برگشت و جواب داد و گفت من کسی هستم که صد و بیست هزار نفر را به جرم شیعه‌گری کشته‌ام. دمیری در حیات الحیوان نقل می‌کند که یک زندانی تشکیل داده بود در وسط بیابان که شب‌ها سرد و روزها گرم و یک نان جو که یک ثلث آن هم خاکستر بود به آنها می‌داد تا بخورند و آنها می‌مردند و جنازه‌هایشان را دفن نمی‌کردند تا می‌گندید. جسد پدر در مقابل پدر و پسر در مقابل پدر می‌گندید و بعد هم دستور قتل عام می‌داد و همه آنها را نابود می‌کردند [1] و اینها در زمان امام سجاد «ع» بود که آنها می‌خواستند حق را نابود کنند. به عبارت دیگر امام حسین «ع» کار خودش را کرده بود و کربلا کار خودش را کرده بود و تشیع عاطفه‌وار، وارد شده بود؛ اما بالاخره با کشت و کشتار و همه در مقابل امام سجاد «سلام الله علیه» بود. با این همه، آقا امام سجاد «ع» توانستند مروانیان را که آخرین آنها مروان حمار بود، نابود کنند؛ البته با جنگ عاطفی، با آن سیاستی که امام چهارم به خرج می‌داد و مردم را تحریک عاطفه می‌کرد و بالاخره آقا امام سجاد «ع» توانستند مروانیان بعد از بنی امیه را نابود کنند. البته این را داشته باشید که به دست ایرانی‌ها بود. در قرآن خیلی روی ایرانی‌ها تأکید و سفارش و احترام شده است. بنی امیه و بنی مروان را ایرانی نابود کرد.

ابومسلم خراسانی آمد و آخرین خلیفه مروانیان به نام مروان حمار فرار کرد و هرکجا رفت، او را راه ندادند و بالاخره در خرابه‌ای منزل کرد و لشکر ابومسلم خراسانی رسید و این دست‌پاچه شد و خواست ادرار کند و سوار اسب شود و فرار کند، ایرانی‌ها رسیدند و او را گرفتند. یک عربی در آنجا یک جمله گفت که چقدر شیرین است. گفت: «ذهبت الدولة بالبوله»؛ گفت دولت بنی امیه به یک ادرار کردن، رفت. مروان را در مقابل ابومسلم خراسانی آوردند و زبان درازی کرد و دستور داده شد زبانش را ببرند و زبان را بریدند و دور انداختند و یک گربه آمد و زبان را برداشت و رفت. کسی در جلسه نشسته بود و گفت «لا اله الا الله». مسلم خراسانی ناراحت شد و گفت الان «لا اله الا الله» ندارد و دشمن خدا را زبان بریدم. آن شخص گفت این قضیه دارد. قضیه اینست که چند وقت قبل من همین جا نشسته بودم و مروان روی تختش نشسته بود و غلامش آمد زبان درازی کرد و مروان گفت زبانش را ببرید و زبان را بریدند و دور انداختند و همین گربه زبان را برداشت و رفت. حال طولی نکشیده است که هرکاری به سر غلام آورد، به سر خودش آمد. [2]

البته ایرانی‌ها اشتباه بزرگی که کردند، این بود که بنی‌العباس را جلو آوردند و باید متابعت از اهل بیت کرده باشند و اهل بیت را دوست داشتند و اصلاً برای اهل بیت قیام کردند و برای خون حسین قیام کردند و قیام کردند برای اینکه حق را به حق دار

برسانند، اما علی کل حال اشتباه بزرگی کردند و خلافت را به بنی‌العباس دادند. یعنی یک حق را به باطل دادند. آنها هم خیلی به شیعه ظلم کردند و همان کارهای بنی‌امیه را تکرار کردند تا بالاخره باز بنی‌العباس به دست ایرانی نابود شد. آنگاه خواجه نصیرالدین طوسی‌ها و ضعف بنی‌العباس موجب شد که بنی‌العباس به دست این ایرانی نابود شود.

سوم چیزی که قرآن روی آن خیلی پافشاری دارد، اینست که به دست این شیعه و به رهبری امام زمان، پرچم اسلام روی کره زمین افراشته می‌شود و عدالت اسلام سرتاسر جهان را می‌گیرد و حکومت اهل بیت به پا می‌شود و میلیون‌ها سال اهل‌بیت حکومت می‌کنند و قرآن می‌فرماید به دست این شیعه است. لذا اول و دوم گذشته و اما سوم نیامده و امیدوارم در زمان ما باشد و به دست ما و به رهبری امام زمان، پرچم اسلام روی کره زمین افراشته شود و حکومت اسلامی و حکومت اهل‌بیت «ع» تشکیل شود و ما هم در آن حکومت به اندازه غرضه و عقل و علممان، بتوانیم در آن حکومت اهل‌بیت خدمت کنیم.

علی کل حال آقا امام سجاد در آن سی و چهار سال مبتلای به مروانیان بود. خیلی می‌کشتند، اما آقا امام سجاد «ع» در همین کشت و کشتارها و در همین بحران‌ها توانستند نه تنها شیعه را حفظ کنند، بلکه توانستند محبت و مودت عجیبی در دل مردم ایجاد کنند؛ به طوری که همه اهل‌بیت را دوست داشته باشند و این کار در میان دوازده امام غیر از امام زمان که قضیه خصوصی دارد، نمره اول در میان ائمه طاهرين «ع» است.

قضیه‌ای راجع به هشام بن عبدالملک مروان نقل می‌کنند که نانجیب بود و به مکه آمده بود برای طواف و وقتی می‌خواست حجرالاسود را ببوسد مردم نمی‌گذاشتند و جمعیت زیاد بود. در همان حین آقا امام چهارم رسیدند و تا مردم چشمشان به امام چهارم افتاد راه باز کردند و در آن طواف هفتگانه، امام سجاد هفت مرتبه توانستند حجرالاسود را ببوسند و هشام که ادعای خلافت می‌کرد و با آن نوکرها و حشم‌ها آمده بود، نتوانستند. هشام می‌دانست، اما پرسید این کیست؟! فرزدق بلند شد و چند شعر آبدار برای امام سجاد «ع» خواند.

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَأْتَهُ وَ الْبَيْتَ يَعْرِفُهُ وَ الْحِلَّ وَ الْحَرَمَ... [3]

گفت این کسی است که نه تنها مردم، بلکه بیابان‌های مکه، حلّ و حرم مکه او را می‌شناسند و اگر تو نمی‌شناسی، خانه خدا می‌شناسد. اشعار به اندازه‌ای اهمیت دارد که مشهور در میان شیعه است که فرمودند فرزدق به واسطه این اشعار بهشتی شد. جامی که یکی از علمای بزرگ تستن است، یک جمله دارد که جمله خیلی شیرین است. می‌گوید اگر خدا همه دنیا را بیامرزد به خاطر این اشعار فرزدق، جا دارد. اشعار انصافاً خیلی بالاست و این اشعار را یک شیعه شاعر در مقابل کسی گفته که مثل یزید، خونخوار است، یعنی پسر عبدالملک مروان که استاندار او هم حجاج است. همین دلیل بر اینست که محبت عجیبی در میان مردم راجع به اهل‌بیت پیدا شده بود. البته کربلا زمینه را درست کرد، اما امام چهارم «ع» توانست قضیه کربلا را عملی کند. لذا باید بگوییم امام چهارم در میان ائمه طاهرين «ع» این خصوصیت را دارد که در زمان ایشان، محبت خاصی در دل مردم راجع به اهل‌بیت «ع» پیدا شد؛ اما برای امام سجاد «ع» سخت بود. سی و چهار سال مصیبت و سی و چهار سال زجر بود. با امام چهارم کاری نداشتند، اما با شیعه کار داشتند و امام چهارم «ع» غصه می‌خوردند و زجر می‌کشیدند.

کار دوم امام سجاد «ع» که مهم‌تر از این کار هم هست، اینست که روضه را به مردم یاد دادند. اسلام عزیز در مخاطره بود و امام حسین «ع» قیام کردند و به واسطه قیام امام حسین «ع»، اسلام از مخاطره بیرون آمد و بعد اسارت جلو آمد و اسارت توانست آن موجی که در کربلا ایجاد شده بود، سرتاسری کند؛ اما باید ادامه پیدا کند و به دست ما برسد و ادامه آن جلسات روضه بود؛ و کسی که به جلسات روضه فوق‌العاده اهمیت می‌داد و خودش روضه‌خوان بود، امام چهارم «ع» بود. همیشه به تناسبی جلسه روضه می‌گرفت. مثلاً وقتی می‌خواستند وضو بگیرند، نگاه به آب می‌کردند و گریه می‌کردند و می‌گفتند حسین را با لب تشنه کشتند. یا نگاه به عیال امام حسین «ع» می‌کردند و گریه می‌کردند و می‌گفتند اینها را اسیر کردند. از این شهر به آن شهر و از این دیار به آن دیار. یا نگاه به حضرت زینب «س» می‌کردند و یک جلسه روضه تشکیل می‌دادند. آقا گریه می‌کردند و زینب مظلومه گریه می‌کرد و بعد هم امام سجاد «ع» یک روضه می‌خواندند. می‌فرمودند تو دیدی که پدرم را سر بردند. و در این سی و چهار سال، امام سجاد «ع» این روضه را جا انداخت. این خیلی مهم است، ما اگر الان تشیع داریم، در اثر همین مجالس است و الحمدلله سال به سال بیشتر و بهتر می‌شود و الحمدلله امسال همگانی و بیش از سال گذشته بود. حیف که خرافاتی در این روضه‌ها می‌آید و کارهایی که نباید بشود در این روضه‌ها می‌آید و معنویت این روضه‌ها را می‌گیرد و معنویت دهه محرم را کمرنگ می‌کند، اما بالاخره خیلی شکر دارد و کسی که توانست این روضه‌ها را جا بیندازد و خودش هم همیشه روضه‌خوان بود، امام سجاد «ع» در این سی و چهار سال بود. وقتی سر گوسفند می‌دیدند، روضه می‌خواند و به قصاب می‌گفت به این آب دادی یا نه و وقتی قصاب می‌گفت آب دادم، امام می‌فرمودند: پس چرا سر امام حسین را تشنه بردند؟ یک روضه چند نفری تشکیل می‌داد و در این سی و چهار سال این کار دوم امام سجاد «ع» خیلی ارزش دارد.

البته بعد هم ائمه طاهرين «ع» جلسه روضه می‌گرفتند و دشمن هم جداً ممانعت می‌کرد، اما جلسه روضه آنها به پا بود. هر وقت امام باقر و امام صادق و موسی بن جعفر و حضرت رضا، یک روضه‌خوان پیدا می‌کردند، جلسه می‌گرفتند. در اطاق پرده می‌انداختند و زن‌ها آن طرف و مردها این طرف و روضه‌خوان، روضه می‌خواند و وقتی می‌خواست روضه را تمام کند، آقا امام صادق «ع» التماس می‌کردند و می‌فرمودند: قدری بیشتر بخوان و امام باقر و امام صادق «ع» بلند بلند گریه می‌کردند. [4] این روضه را آنها جا انداختند اما باید بگوییم از امتیازهای امام سجاد این بود که در این سی و چهار سال این قضیه روضه را جا انداختند. اسم آن را شجره طیبه قرآن بگذارید.

این روضه‌ها خیلی تأثیر دارد و تشیع را تا اینجا آورده و یقین داشته باشید اگر این روضه‌ها نبود، الان تشیع نبود، چنان‌که اگر شهادت امام حسین «ع» و اسارت امام سجاد «ع» و حضرت زینب نبود، تشیع نبود؛ اگر این روضه‌ها هم نبود، تشیع نبود و باید

از آقا امام سجاد «سلام الله علیه» تشکر کنیم که با روزه خواندن خودشان و با گریه و زاری و اشک ریختن توانستند این روزه‌ها را جا بیندازند و بعد هم ائمه طاهرين «ع» پیروی کردند و بعد شیعه الحمد لله ولو خفقان هم بود، نظیر زمان رضاشاه که همیشه این خفقان بود و بنی‌امیه و بنی‌عباس نمی‌گذاشتند روزه به پا شود و بعد هم کسانی که می‌دانستند تشیع وابسته به روزه است، تا می‌شد، کارشکنی می‌کردند؛ چنان‌که الان هم بعضی بی‌ادب‌ها راجع به روزه‌ها بی‌ادبی می‌کنند، اما باید همه ما بدانیم که این روزه‌ها علت مبقیه برای تشیع است. کار امام حسین «ع» ادامه پیدا کرد به اسارت و اسارت ادامه پیدا کرد به این روزه‌ها و این روزه‌ها باید باشد تا آقا امام زمان بیاید و چون شیعه زنده به این روزه‌هاست، یقین داشته باشید در زمان حکومت اهل بیت هم این روزه‌ها هست.

حضرت زهرا «س» خیلی در این دنیا حکومت می‌کنند و هرچند بعد از پدرش نگذاشتند زنده بماند و دو سه ماهی بیشتر زنده نبود، اما در حکومت اهل بیت، بیش از میلیون‌ها سال حکومت می‌کند و همه کاره حضرت زهراست. البته حکومت از امام علی و امام حسن و امام حسین «ع» است، اما همه کاره حضرت زهراست و من یقین دارم که حضرت زهرا «س» روزه را فراموش نمی‌کنند. ان شاء الله ما باشیم و ببینیم که در حکومت اهل بیت روزه هست و حضرت زهرا «س» صاحب روزه است. ما ببینیم که امیرالمؤمنین «ع» مثل باران گریه می‌کند، در حالتی که حکومت جهان را دارد، اما برای حسین و برای اسارت عیال گریه می‌کند و این روزه تا روز قیامت هست. برای شیعه یک بهشت است و برای اهل بیت فوق‌العاده لذت‌بخش است.

به این روزه‌ها خیلی اهمیت دهید که خیلی خوب است. لذا آقا امام سجاد «ع» علاوه بر اینکه توانستند تشیع را حفظ کنند و علاوه بر اینکه توانستند این محبت را در میان مردم پخش کنند، علاوه بر این توانستند جلسات روزه را سرتاسری کنند و خودشان هم در این سی و چهار سال روزی نبود که روزه نخوانند و گریه نکنند. لذا این سی و چهار ساله امامت امام چهارم، خیلی اهمیت دارد. هم از نظر اجتماعی و از نظر سیاسی و هم از نظر روانی. آن سی و چهار سال برای امام سجاد «سلام الله علیه» خیلی سخت بود، اما خیلی توانستند کار کنند و بالاخره توانستند تشیع را به امام باقر «ع» دهند که امام باقر «ع» هم الحمد لله کار فرهنگی راجع به تشیع زیاد کردند. چنانچه امام باقر و امام صادق و مابقی ائمه طاهرين «ع» جلسه روزه می‌گرفتند.

[1]. ر.ک: حیاة الحیوان، ج 1، ص 246.

[2]. ر.ک: الکامل فی التاریخ، ج 5، ص 426 و 427.

[3]. مناقب آل ابی‌طالب، ج 4، ص 169.

[4]. ر.ک: اندیشه‌های ناب؛ دفتر سوّم: فضائل و قیام امام حسین (ع)، ص 116 تا 120.